**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020901**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

این بحث تحلیل حقیقت معنای حرفی، بحث مفصلی آقایان کردند، شهید صدر بعد از تمام شدن این بحث‌ۀا که خیلی هم طولانی است، به بحث ثمرات این بحث‌ها پرداخته، حالا من تصورم این هست که خیلی از این ثمراتی که ذکر شده یا همه‌شان روشن‌تر هست تحلیل خود معانی حرفیه است، یعنی از طریق این ثمرات باید معنای حرفی را فهمید. درک وجدانی ما نسبت به این ثمرات مقدم هست بر درک وجدانی ما نسبت به معانی حروف. حالا من اشارۀ اجمالی به این ثمرات بکنم و بعد عرض کنم که چطور اینها مقدم هست بر فهم معنای حروف، و من تصور می‌کنم مبانی مختلفی که در معانی حروف هست، این که آیا این مبانی درست هست، درست نیست، مطابق درک وجدانی ما هست، یا درک وجدانی ما نیست، یکی از راه‌هایش توجه به این ثمرات است. یکی از راه‌های مهمش این است که ابتدا این ثمرات را ما بفهمیم، بعد اگر متفرع بود بر، یعنی یک مسلکی تنافی داشت با آن درک وجدانی ما از ثمرات آن مسلک تخریب می‌شود نه این ثمره. توضیح ذلک این که شهید صدر اینجا بحثی که عنوان کردند تحت عنوان، در بحوث، جلد ۱، صفحۀ ۳۴۶:

«الثمرات العملية للبحث عن مفاد الحروف و الهيئات‏»

سه تا ثمره ایشان ذکر کرده که ثمرۀ دومش خودش دو تا ثمره است، روی هم رفته ۴ تا ثمره می‌شود. ثمرۀ چهارمش در فرق بین هیئت تامه و هیئت ناقصه و آنها هست که ما آن را فعلا کاری نداریم. آن که فعلا بهش توجه داریم ثمرۀ اوّل و ثمرۀ دوم هست که خود دوم هم عرض کردم دو تا ثمره است، روی هم رفته می‌شود سه تا ثمره. ثمرۀ اوّل که عمدۀ ثمرات همان هست و آن ثمرات بعدی هم جزء متفرعات این ثمرۀ اوّل هست بحثی هست که مرحوم شیخ انصاری در بحث تعیین مفاد واجب مشروط فرموده. در واجب مشروط خب معمولا فرض کنید اذا جاء زید فاکرمه معلق بر شرط را مفاد هیئت می‌دانند، هیئت فاکرمه، در نتیجه می‌گویند مفاد هیئت که وجوب هست آن معلق بر شرط هست، وجوب مشروط نتیجه می‌گیرند. مرحوم شیخ انصاری یک اشکال ثبوتی و یک اشکال اثباتی دارد، اشکال ثبوتی‌اش عام است که در جای دیگر باید بحث بشود و به اشکال ثبوتی‌اش کار نداریم. اشکال اثباتی ایشان که اختصاص دارد در جایی که وجوب از هیئت استفاده بشود نه وجوب از معنای اسمی استفاده بشود، مثلا اگر گفتیم اذا جاء زید فاکرمه این اشکال هست و الا اگر گفتیم اذا جاء زید وجب اکرامه این اشکال نمی‌آید. شیخ اشکالشان این هست که هیئت، اشکال ایشان به دو جهت باز می‌گردد، آن این است که هیئت قابل تقیید نیست به جهت معنای حرفی بودن هیئت، هیئت قابل تقیید نیست، چرا معنای حرفی قابل تقیید نیست؟ یا به جهت این که چون جزئی است و جزئی تقییدبردار نیست، یا به جهت این که معنای حرف آلی و اندکاکی است و معنای آلی و اندکاکی و غیر استقلالی قابلیت تقیید ندارد، تقیید مربوط به عناوین مستقل هست، این اشکال مرحوم شیخ.

**شاگرد:** اینها ثبوتی است؟ اینها اشکالات عقلی نیست؟ ثبوتی نیست؟

**استاد:** نه اشکالات مربوط به اثبات قضیه است، اشکال ثبوتی در مقام ملاکات است آن بحث‌های دیگری دارد که ایشان مطرح می‌کند. یعنی دلیل شما، این اشکال مربوط به هیئت است، جایی است که وجوب از هیئت استفاده بشود و الا اگر وجوب از چیز استفاده بشود این اشکال ندارد. یعنی اشکال مربوط به نحوۀ استفادۀ مقیَّد بودن نفس وجوب از هیئت هست، این. این یک موضوع.

یک ثمرۀ دیگر، در این ثمرۀ اوّل آقایان بحث کردند که آیا مطلب شیخ درست هست یا درست نیست، پای مبانی و مسالکی که در تحقیق حقیقت معنای حرفیه که هیئات یکی از آنها هست به میان آمده و بحث را به آنجا کشیدند. بحث دیگر که تابع همین بحث اوّل هست آن این است که اگر تقیید هیئت امکان‌پذیر نباشد، اطلاق هم نمی‌شود گرفت. حالا مثلا روی این مبنا که رابطۀ بین اطلاق و تقیید عدم و ملکه است، بنابراین در جایی که تقیید امکان‌پذیر نباشد اطلاق هم امکان‌پذیر نیست، اطلاق هم نمی‌شود گرفت و این هم یک نکته. البته یک نکتۀ دوم بیشتر بحثی که در این نکتۀ دوم هست رابطۀ اطلاق و تقیید است و الا نکتۀ زائدی بیشتر از آن که در ثمرۀ اوّل هست مربوط به بحث معانی حرفیه توش نیست. ثمرۀ سوم هم در بحث مفهوم شرط ظاهر می‌شود. در بحث مفهوم شرط اذا جاء زیدٌ فاکرمه، شهید صدر اشاره می‌کنند که برای این که جمله دال بر مفهوم باشد دو رکن اساسی هست که باید وجود داشته باشد که تا شرط مفهوم داشته باشد. یکی این که جزا، مفاد جملۀ شرطیه تعلیق الجزاء علی الشرط باشد، و ان شئت قلت انحصار الشرط فی الجزاء باشد، جزاء فی الشرط باشد. و الا اگر صرفا سببیت شرط نسبت به جزاء باشد آن مفهوم استفاده نمی‌شود. یا صرفا ملازمۀ بین این دو تا، بین شرط و جزا باشد استفاده نمی‌شود. خب این از بحث ما خارج است.

یک نکتۀ دیگری دارند آن این است که علاوه بر این که باید مفاد جملۀ شرطیه تعلیق الجزاء بر شرط باشد باید معلَّق سنخ الحکم باشد نه شخص الحکم. اگر ما در جمله‌ای که می‌گوییم اذا جاء زید فاکرمه گفتیم فاکرمه دال بر یک وجوب شخصی است، و این وجوب شخصی معلَّق بر شرط است و فقط در صورت شرط این وجوب خاص می‌آید. خب این مفهوم استفاده نمی‌شود، ممکن است یک وجوب دیگر داشته باشیم که معلق بر شرط نباشد در غیر صورت شرط هم بیاید. برای این که مفهوم استفاده بشود باید معلَّق سنخ الحکم باشد، سنخ الحکم یعنی حکم کلی. یعنی باز بحث این که آیا مفهوم جزاء، مفهوم جزئی است یا کلی پاهاش وسط می‌آید. یعنی اگر ما مفهوم جزاء را که از هیئت جمله استفاده می‌شود از باب وضع عام موضوع له خاص یک مورد خاصی بدانیم حکم خاصی را بگوییم جزا دال بر آن هست خب این حکم خاص معلق بر شرط باشد این چیزی استفاده نمی‌شود. پس باز اینجا بحث تعیین مفاد حروف ثمره دارد. من تصور می‌کنم آن بحث اصلی که آقای شهیدی هم اشاره می‌کنند که عمدۀ این ثمرات آن ثمرۀ اوّل هست یا کلام شیخ انصاری هست در این که ما تعلیق مفاد هیئت به شرط را می‌فهمیم و می‌گوییم معقول هست این خیلی واضح است، ما باید معانی حرفیه را به گونه‌ای تصویر کنیم که بتواند این را توجیه کند. و الا این خیلی واضح است، و از آن طرف باید بیاییم، یعنی از صحت تعلیق جزاء بر شرط صحت و سقم مسالک مختلف در شرط را نتیجه بگیریم. ببینید ما وقتی می‌گوییم که زید عالم، یک نسبتی بین زید و عالم ایجاد می‌کنیم. خب ما وجدانا می‌دانیم این نسبت را گاهی اوقات به نحو مطلق می‌گوییم زید عالم، یک موقعی می‌گوییم زید عالم اگر درس بخواند. نمی‌خواهیم بگوییم به طور مطلق زید عالم است اگر درس بخواند. این که مفاد نسبتی که در این جمله هست را ما می‌توانیم مقید کنیم به یک شرطی و بگوییم در صورت این شرط این مفاد هست در صورتی که این شرط نیست این مفاد نیست خیلی واضح است. جایی که جملۀ ما دال بر نسبت تامه است. و جایی که جملۀ ما دال بر نسبت ناقصه هم هست همین است، ببینید ما مثلا می‌گوییم که در مدرسه، در مدرسه یک معنای عامی است، می‌گوییم در مدرسۀ ما، این درس مدرسه با تقییدی که با ما می‌گیرد خاص‌تر می‌شود. اگر ما در مثلا معنای حرفی این تصویری که مرحوم آقای روحانی در تحلیل حروف به عنوان توضیح کلام مرحوم نایینی ذکر می‌کنند که معنای حروف از سنخ وجود است، و چون از سنخ وجود است وجود با تعین همراه است، طبیعتا وقتی تعیّن پیدا کرد دیگر نمی‌شود دوباره، شیء متعین از آن حقیقتش تغییر نمی‌کند. آن چیزی می‌تواند سعه و ضیق پیدا کند که هنوز لامتعین است، شبیه یک مادۀ ماده و صورت که فلاسفه می‌گویند این ماده ممکن است صورت‌های مختلف برش عارض بشود اشکال مختلف بگیرد. ولی ماده‌ای که صورت برش عارض شده و وجود پیدا کرده دیگر تمام شده دیگر، این که آقای روحانی می‌فرمایند که معنای حرفی از سنخ وجود است و چون وجود هست دیگر جزئی است، که البته عرض کردم تعبیر جزئی هم که می‌گوییم تعبیر مسامحی است، متعین است نه جزئی. جزئی وصف مفاهیم حاکی است نه وصف عالم خارج و واقع و امثال اینها، عالم وجود وصف یک مفهومی هست که می‌خواهد از چیز دیگری حکایت کند، ان حکیٰ عن کثیرین فکلی و ان حکیٰ عن لم یحکم الکثیرین فهی جزئیٌ. ما در مدرسۀ ما، در مدرسه را یک معنای متعیّنی نمی‌بینیم یک معنایی که دیگر وجود پیدا کرده در عالم ذهن ما، دیگر تعیّن دارد و هیچ تغییری نمی‌کند. درس مدرسه ممکن است مقید به ما بشود، ممکن است مقید به ما نشود، با وجودی که بین در و مدرسه یک هیئت دال بر نسبت ناقصه وجود دارد، هیئت اضافه دال بر نسبت ناقصه است. ولی این هیئتی که دال بر نسبت ناقصه است اوّلا ما قبل از این که جمله تمام بشود در مدرسه را که به کار می‌بریم یک معنایی از این هیئت می‌فهمیم اینجور نیست که هیچ معنا نداشته باشد. درس مدرسه یک نوع ربطی بین در و مدرسه ایجاد می‌شود. ولی این ربط از سنخ وجود نیست، از سنخ وجودی اینجور که آقای روحانی تصویر می‌کنند که از سنخ وجود هست و خب تعین پیدا کرده رفت پی کارش نیست. عرض کردم آقای شهیدی در مقام پاسخ به آقای نایینی با تقریبی که آقای صدر و آقای روحانی اینها می‌کنند همین نکته را رویش تأکید می‌کند که بالوجدان مفهوم نسب و مفهوم حروف، مفهوم حروف از سنخ مفهوم است یعنی معنای حروف مفهوم است نه وجود، این را می‌خواهم بگویم شاهد این که وجود نیست آن که وجود متعین است، در حالی که آن چیزی که ما از هیئت می‌فهمیم تعین ندارد. روی همین جهت آن مفهوم نسبت، حالا چه نسبت تامه باشد، چه نسبت ناقصه باشد می‌تواند با قید خوردن خاص شود، یعنی خاص‌تر شود، و می‌تواند با قید نخوردن عمومیت خودش باقی باشد، لا متعین است، یک نوع کلیتی درش افتاده و آن کلیت را ما باید به نحوی از انحاء هست تصویر کنیم. آن چیزی است که ما بالوجدان این را درک می‌کنیم. یعنی هر مسلکی که آن معنای کلی که ما برای نسبت و برای حالا چه نسبت تامه باشد چه نسبت ناقصه باشد، آن را زیر سؤال ببرد آن مسلک زیر سؤال است و الا این خیلی آدم واضح است، این که مرحوم شیخ با وجودی که قبول می‌کند که طبق قواعد ادبی معلق علیه در جملات شرطیه هیئت جمله هست چون معنایی برای معنای حرفی در ذهن مبارک ایشان قرار گرفته که وضع معانی حرفیه از سنخ وضع عام موضوع له خاص هست بر خلاف آن چیزی که از کتب ادبی استفاده می‌شود می‌خواهند معلق را ماده قرار بدهند نه هیئت، می‌گویند اکرام هست که مقید است نه وجوب اکرام تا آن درکی که از مفهوم حرف دارند زیر سؤال نرود. در حالی که به نظر می‌رسد که نه این که کتب ادبی گفتند که هیئت معلق بر شرط هست این درک وجدانی هست که دارند. یعنی درک وجدانی انسانی این هست که معلق بر شرط هیئت جمله هست و می‌شود هیئت جمله تعلیق بشود، می‌شود از آن کلیت یعنی یک نوع کلیتی دارد که می‌تواند آن کلیت مضیق شود بدون تصویر کلیت برای آن مفهوم تقیید معنا ندارد، باید یک کلیتی داشته باشد که تقیید پیدا کند. پس بنابراین به نظر می‌رسد ما اصل این مسلک را، اصل این که می‌شود هیئت را قید زد، چه هیئتی که دال بر نسبت تامه هست یا نسبت ناقصه هست این را باید مفروغ عنه بگیریم. باید بگوییم آیا واقعا لازمۀ فلان مسلک این مطلب هست که هیئت را نشود تقیید کرد یا نیست؟ آن بحث از ملازمه باید بکنیم. و الا این که این لازمه ثابت است و این هیئت را می‌شود تقیید کرد، نسبت را می‌شود تقیید زد، اینها به نظر من خیلی روشن است، و روی همین جهت آدم اصلا اوّلی که کلمات مرحوم شیخ انصاری را در مکاسب چیز می‌کردند آدم هاج و واج می‌ماند که این کلام را چجوری اصلا درک کند، چون چیزی هست که خلاف وجدان روشن عرفی خودش هست، هی زور می‌زند زور می‌زند تا این مطلب خلاف وجدان را به خودش تحمیل کند. و این یک نوع تحمیل است که مطلب غیر وجدانی. البته از آن طرف معنایی که مرحوم آخوند هم، مثلا مرحوم آخوند می‌گویند اینجا وضع عام موضوع له عام است معنای حروف. البته برای این که عمومیت وضع عام موضوع له عام را، اصل قضیه این است ایشان کأنّ یک نوع عمومیتی در معنای حروف می‌بینند. و این هم درست است، معنای حروف یک نوع عمومیتی درش هست. ولی ایشان در مقام تحلیل به اینجا می‌رسند که معنای اسم و معنای حرف را مرادف بگیرند امری است که باز خلاف وجدان است. یعنی ما در تحلیل اینها یک سری به نظر می‌رسد که بسیاری از فرمایشات این آقایان هر کدامشان گوشه‌هایی از حقیقت هست. یعنی آن درک‌های وجدانی که ما داریم ما باید این درک‌ها را بریزیم روی هم از مجموع این درک‌ها ببینیم چی از توش در می‌آید، تحلیل ما از حقیقت معنای حرفی براساس درک‌های وجدانی هست که ما داریم. عرض کردم ما چند تا درک وجدانی داریم که اینها را باید بهش توجه کرد. یک، معنای حرفی با معنای اسمی فرق دارد، این مبنایی که مرحوم آخوند می‌فرمایند که معنای حرفی و اسمی یکی‌اند نه این درست نیست. دو، معنای حرفی مستقل در تصور نیستند، اندکاکی هستند، آلی هستند، و ان شئت قلت حرف ما دل علی معنی فی غیره. این تعبیری که از حضرت امیر صلوات الله علیه نقل شده با این تفسیر که ما دل علی معنی فی غیر آن معنا، و این که حرف معنایش در غیر هست عدم استقلال مربوط به حرف بما هو لفظ نیست، مربوط به مدلول حرف است، یعنی مدلول حرف یک غیر مستقل بالمفهومیة است. حالا چه لفظی وجود داشته باشد بر او دلالت بکند یا نکند. ما در عالم ذهن یک سری مفاهیمی داریم که اینها حالت رابط دارند، حالت ربطی. البته عرض کردم ما فعلا بحثمان در مورد حروف رابط است، ممکن است حروف دیگری هم داشته باشیم، بحث سر مطلق حروف نیست.

**شاگرد:** ضمیر غیره را به معنا می‌زنید؟

**استاد:** به معنا می‌خواهیم بزنیم نه به ما. این هم دو معنا.

مطلب سوم این که معنای حرف از یک نوع کلیتی برخوردار است، متعیّن نیست، جزئی هم نیست. چون اگر بخواهد متعین باشد یا جزئی باشد تقییدبردار نیست و تضییق بردار و قیدبردار نیست. و از سنخ وجود نیست، آنجوری که مرحوم آقای روحانی می‌گویند این درست نیست، اینها چیزهای وجدانی هست که ما درک می‌کنیم. البته این که کلیت یعنی اگر کلی نباشد تقییدبردار نیست این نکته‌ای هست باید بحث کنیم. این ملازمۀ بین جزئیت و عدم صحت قید این نکته‌ای هست که در این بحث کلام مرحوم شیخ این مورد بحث قرار می‌گیرد. این که من فکر می‌کنم ما ابتدا بیاییم این بحث را دنبال کنیم، بحث آیا بین کلیت، یعنی این امر وجدانی که ما درک می‌کنیم که مفهوم نسب تقییدبردارند، حالا چه نسب تامه، چه نسب ناقصه، این ازش استفاده می‌شود که معنای نسب کلی است؟ بنابراین من فکر می‌کنم ما از شنبه ان شاء الله بحث را می‌بریم همین بحثی که با محوریت کلام مرحوم آقای صدر در ثمرات معنای حرفی. البته ما از آن طرف داریم بحث را دنبال می‌کنیم ولی چون مرحوم آقای صدر اوّل معنای حرفی را بحث کرده بعد دارد این ثمره را مترتب می‌کند بحث از آن، ما از آن طرف داریم بحث می‌کنیم، می‌خواهیم ببینیم آیا می‌شود این ثمره را نتیجه گرفت بدون این که مثلا معنای حرف را کلی دانست؟ آیا حتما باید، اگر بخواهیم این بحث‌ها را از این زاویه دنبال کنیم. این است که ما محور را می‌گذاریم فرمایشات آقای صدر در ثمرات. آقای شهیدی هم همانجا مفصل وارد این بحث شدند، در کلمات آقایان دیگر هم طبیعتا در بحث واجب مشروط به این بحث پرداخته شده، از کسانی که مفصل به این بحث پرداخته شده بحثش چاپ شده آقای لاریجانی هست در این بحث واجب مشروطشان، حالا ما به محوریت کلام آقای صدر این بحث را ان شاء الله از شنبه دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد